

مطالعه تطبیقی درخت و جایگاه آن در شعر حافظ و خواجه کرمانی

حمیدرضا قانونی^۱

چکیده

طبیعت و گرایش به نباتات از دیرباز در فرهنگ ایران زمین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است این گرایش در انواع ادبی از جمله غنایی، تعلیمی، عرفانی و ... به عنوان یکی از شاخه‌های بارز این فرهنگ به خوبی مشهود است به طوری که حتی می‌توان بر این مدعا بود که طبیعت‌گرایی یکی از بن‌مایه‌های اصلی و شاخص در زمینه‌های مختلف ادبیات کهن فارسی است؛ از این رو درختان از کارآمدترین عناصر بیان این مدعا هستند. حضور درختان با توجه به کاربردشان، شکل ظاهری و دیدگاه خاص هر شاعر نسبت به آنها قابل تأمل است. این حضورگاه نماد استواری و بلندقامتی، زیبایی و عشوه‌گری بوده و نیز گاهی جنبه کاربردی تمثیلی، استعاری و یا تشبیهی داشته و حتی در برخی از موارد نیز با توجه به موقعیت فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی شاعر، مفهومی آرکائیسمی (کهن‌الگو) و یا حتی ایدئولوژیکی پیدا کرده است؛ از این رو این مقاله به بررسی جایگاه درخت در دیوان غزلیات حافظ شیرازی و دیوان غزلیات خواجه کرمانی و مقایسه این کاربردها می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها

درخت، حافظ، خواجه، طوبی، گیاه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشگاه پیام نور نجف‌آباد

مقدمه:

حافظ بزرگترین غزل‌سرای زبان و ادبیات فارسی در قرن هشتم است و دیوان غزلیات او از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار است؛ لذا ضرورت دارد که در بررسی‌های ادبی با وسعت نگاه وی آشنا شویم. صاحبان عرصه اهل قلم «سخن حافظ را دارای طرز غزل خواجه (متوفی ۷۵۰ ه.ق) خوانده‌اند و حافظ را دنباله رو وی شمرده‌اند دلیل این امر آن است که حافظ با خواجه در شیراز محصور بوده و از او مستفید می‌شده و همین معاشرت‌ها موجب تأثیر عمیق شیوه غزل‌های بدیع الجمال خواجه در حافظ شده و او را به استقبال‌های پیاپی از آن غزلها برانگیخته است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۲۰).

شاعران از زوایای مختلف به درخت توجه ویژه داشته‌اند و در اشعارشان درخت را در نمادهای مختلف به کار برده‌اند بنابراین این پژوهش در صدد آن است که با استفاده از بررسی درخت در غزلیات حافظ و غزلیات خواجهی کرمانی به بحث و بررسی پیرامون نماد درخت و جایگاه آن بپردازد؛ از آنجایی که محوریت غزلیات خواجه علاوه بر جدیت و طنز و عشق و عرفان بر طبیعت‌گرایی نیز بوده لذا درختان و طبیعت از چشم‌انداز نگاهش دور نمانده و درختان بهشتی و دنیوی قدم بر قدم در دنیای افکارش روییده و از میان انبوه درختان طبیعت، درخت سرو بیش از هر درخت دیگری در درختستان اندیشه حافظ و خواجه قد علم کرده‌اند؛ درابتدای این پژوهش بهتر است تعریفی از شعر ارائه شود.

پیشینه پژوهش:

از جمله پژوهش‌هایی که در ادبیات فارسی در این زمینه صورت گرفته است می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود: در فصلنامه علمی و پژوهشی تحلیل و بررسی اهداف حافظ از به کارگیری عوامل طبیعی در شعر، نوشته طیبه فدوی «ابتدا از شعر و تصویر تعریف مجملی ارائه شده و سپس به نکاتی در زمینه تصویر در شعر حافظ و بهره‌گیری وی از طبیعت در آفرینش این تصاویر اشاره شده است و در پایان اهداف حافظ از بیان عوامل طبیعی مورد بررسی قرار گرفته است» (فدوی، ۱۳۹۲: ۱۳۴)، مقاله «نمادهای تمثیلی و اساطیری گیاه و درخت در مثنوی مولوی» اثر حمیرا زمردی که «به نمادهای قدسی نباتات، وحدت وجود و بازگشت به اصلی واحد، باورهای دینی و عامیانه درباره درختان و جنبه‌های قداست گیاه در مثنوی مولوی پرداخته» (زمردی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)، در این مقاله «به بررسی نمادهای اندامی به کار رفته از نباتات در ادبیات پرداخته و دیوان شاعرانی چون رودکی، فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، سنایی، سعدی، مولوی و حافظ بر این اساس مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است؛ مطابقت این گونه کاربردهای ادبی بر پایه تشبیه و در یک قالب یک ارتباط تثلیثی آنیمیسیم، تناسخ گیاه و باور اساطیری، تبدیل انواعی از گیاه پیکری به انسان پیکری، سیر تصویرگرایی اندام انسان را در ادب فارسی نشان می‌دهد» (همان: ۳۷). و نیز از جمله مقالاتی که در ادبیات معاصر به بررسی درخت پرداخته مقاله‌ای است به عنوان هم پیوندی درخت و اشراق و بازتاب آن در شعر سهراب سپهری نوشته سکینه رسمی که در این مقاله «از نظر سهراب درخت یا گیاه هرگز از جهت درخت بودن یا گیاه بودن مقدس نیست بلکه به دلیل این که تجلی‌گاه خداست ارزش می‌یابد و از این رو سهراب با طرح نمادهای گیاهان و درختان و ستایش و گرمای داشت آنها، سراسر حیات و هستی و کیهان را به عنوان نمود خوب خدا می‌ستاید» (رسمی، ۱۳۸۹: ۵۹). و مبنای هم پیوندی درخت و اشراق را در شعر سهراب نشان داده است. در زمینه پرداختن به گل‌ها و گیاهان در شعر حافظ، تنها اثر قابل ذکر کتاب «گلگشت با حافظ» از مرتضی خوشخوی (۱۳۷۱) در ۱۶۹ صفحه است که گردآوری ابیاتی است که در آن‌ها نام گل یا گیاهی به کار رفته است و هیچ گونه توضیح و تحلیل ادبی ندارد. ضمن اینکه در زمینه بررسی درخت در دیوان غزلیات خواجهی کرمانی مقاله‌ای یافت نشد. از آنجایی که با مطالعه این کتاب و مقالات این نتیجه به دست آمده است که هیچ کدام از این منابع جایگاه درخت در دیوان حافظ را بررسی

نکرده‌اند در این پژوهش به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که درخت در اندیشه حافظ و خواجه چه جایگاهی دارد؟ بیشترین نگاه حافظ و خواجه به چه درختانی بوده است؟ درختان نمادین اندیشه حافظ و خواجه چه نوع درختانی هستند؟ درخت: در معنای لغوی آن «هر گیاه بزرگ و ستبر که دارای ریشه و ساقه و شاخه باشد؛ شجر» (معین ۱۳۸۷، ذیل واژه). این قدرت لایزال خداوند در هر عصری نگاه شاعران را به خود جلب کرده و درختان چه در معنای حقیقی و چه در معنای مجازی زینت بخش دیوان شاعران بوده و هست. چرا که درخت در «اساطیر اولیه رمز کیهان و آفرینش است، درخت تناوری که از عمق اقیانوس‌ها و مرکز زمین سر برآورده و آسمان و زمین را به هم پیوند داده است» (رسمی، ۱۳۸۹: ۴۴) اهمیت درخت و جایگاه آن در قرآن، جامعه و فرهنگ

درخت در قرآن و فرهنگ جوامع بشری از ارزش ویژه‌ای برخوردار بوده و هست به طوری که در قرآن کریم در اغلب موارد از واژه «شجر» به معنی درخت استفاده شده است. از این رو شاعران نیز از زوایای مختلف به درخت توجه داشته‌اند و در اشعارشان درخت را در نمادهای مختلف به کار برده‌اند چنان که در چشم‌انداز نگاه شاعران همه رازهای هستی در درخت نمایان شده است؛ درختان با مفاهیمی حقیقی و گاه معانی نمادین چون سرسبزی، طراوت، دانش و خردمندی، زایایی و باروری، زندگی جاوید، ماندگاری و تسلیم ناپذیری همراه بوده است و در بسیاری از موارد سرچشمه‌های زلال افکارشان نسبت به درخت از قرآن مجید سرچشمه گرفته بدین جهت درخت در نگاهشان مقدس و گرامی بوده است. درخت در قرآن:

درختان هم در این جهان و هم در جهان آخرت به عنوان مایه آسایش و امنیت و نعمت و گاه نعمت برای بشریت محسوب می‌شوند؛ در قرآن از درختی به نام «زقوم» نام برده شده است که خداوند آن را برای عذاب جهنمیان آفریده است؛ در آیات ۶۲ تا ۶۷ سوره صافات آمده است که: «ذلک خیر نزلأ ام شجرة الزقوم. انا جعلناها فتنه للظالمین انها شجرة تخرج فی اصل الحجیم. طلعا کانه رؤس الشیاطین...» در آیات ۴۳ تا ۴۶ سوره مبارکه الدخان نیز درخت زقوم این گونه توصیف شده: «ان شجرة الزقوم طعام الاثم کالمهل یغلی فی البطون لغلی الحمیم»

از این آیات بر می‌آید که درخت زقوم، درختی است که خداوند آن را از بن دوزخ رویانده و دارای میوه‌ای است که خوراک گناهکاران در جهنم است. از جمله دیگر موارد استفاده از درخت در قرآن کریم عبارتند از: ۱. درخت و تسبیح خداوند، ۲. درخت و سجده در برابر خداوند، ۳. درخت نشانه‌ای بر قدرت خداوند، ۴. استفاده از درخت برای تمثیل، ۵. نقش درخت در زندگی انبیاء، ۶. درختان بهشتی، ۷. درختان دوزخی، ۸. درختان دنیوی، ۹. نقش درخت در زندگی انسانها و حیوانات (ر.ک. مؤمنی، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۴).

درخت در اندیشه حافظ و خواجه:

به طور کلی جایگاه درخت اندیشه حافظ و خواجه از اهمیت والایی برخوردار است؛ درختان در دیوان غزلیات حافظ و خواجه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

درختان بهشتی دیوان غزلیات حافظ و خواجهی کرمانی عبارتند از درختان میوه‌دار و درختان بی‌میوه و سایه‌دار طوبی، سدره، انگور، سیب... نگاه حافظ و خواجه به این درختان بهشتی از قرآن سرچشمه گرفته در آیات مختلفی از قرآن کریم به درختان بهشتی و سایه‌دار بودن آنها اشاره شده است (۱۴:۷۶). همچنین انواع آنها در آیات (۵۵:۶۸، ۷۸:۲۳، ۵۶:۲۸، ۲۹) و نیز در آیات (۳۷:۶۲ تا ۶۷) (۴۴:۴۳ تا ۴۴) ذکر گردیده است. در درختستان اندیشه حافظ و خواجهی کرمانی درختان دنیوی و بهشتی قدم بر قدم رویده‌اند؛

سدره: از جمله درختان بهشتی دیوان غزلیات حافظ و خواجه عبارتند از: سدره «در قرآن مجید دو بار از سدره سخن گفته شده است، سدره درخت نبق باشد. برای آن «متهی» خواند آن را که علم خلایق تا آنجا باشد (ر.ک. خرمشاهی، ۱۳۶۶: ۲۴۹). سدره المتهی می‌گویند درختی در آسمان هفتم که منتهای اعمال مردم است (دهخدا: ذیل واژه سدره).

سدره نشینان در ادبیات کنایه از ملائکه مقرب است اما حافظ انسان را سدره‌نشین خوانده است قطعاً به مناسبت آنکه روحش از عالم بالاست. سدره در دیوان غزلیات حافظ ۴ بار و در دیوان غزلیات خواجه ۱ بار به کار رفته است:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۹)

هر نفس آهم ز شاخ سدره آتش می‌فروخت هر دم افغانم کلاه از فرق فرقد می‌ربود

(خواجه، ۱۳۶۹: ۲۳۲)

شاهباز سدره نشین: شاهباز: گونه‌ای باز که به رنگ‌های زرد خرمایی یا خرمایی تیره و سفید فام دیده می‌شود سدره چنان که آمد، نام درختی است در بهشت.

طوبی: از دیگر درختان بهشتی دیوان حافظ و خواجهی کرمانی درخت طوبی است، طوبی «درخت معجزه‌آسای شاخ در شاخ سایه‌گستر عظیمی است در بهشت که اشاره غیر صریحی در قرآن مجید به آن هست «الذین آمنو و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب (کسانی که ایمان ورزیدند و نیکوکاری پیشه کردند،» طوبی «برای آنان است و نیک انجامید (رعد، آیه ۲۹) اکثر مفسران، از جمله زمخشری و قاضی بیضاوی این کلمه را به خوشی و خرمی و نظایر آن معنی کرده‌اند. (ر.ک. خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۳۱۹) در کشف الاسرار آمده است که: «حضرت رسول در شب معراج آن را دید که بر آن نور عظیم می‌درخشید» (مبیدی، ۱۳۷۱، ۵/ ۴۹۲)

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض بیه هوای سرکوی تو برفت از یادم

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۰۶)

خواجه گوید: قدت را رشک طوبی می‌توان گفت رخت را باغ رضوان می‌توان یافت

(خواجه، ۱۳۶۹: ۱۹۷)

منت سدره و طوبی ز پیشی سایه مکش که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست

(حافظ: ۵۳)

سرو، سرو روان: استعاره از معشوق

درختان دنیوی و اخروی در دیوان غزلیات حافظ و خواجه عبارتند از درخت سیب، درخت انگور، البته خواجهی کرمانی نیز همچون شاعر بزرگ حماسه‌سرای توس حکیم فردوسی از درخت سرو به خوبی در تصویرگری‌های قیامت استفاده کرده است:

آن حور ماه چهره که رضوان غلام اوست جنت فراز سرو قیامت قیام اوست

(خواجهی کرمانی: ۱۹۷)

در شاهنامه فردوسی سرو درختی است بهشتی، در جهان ادبیات درخت سرو از جمله درختان بی‌ثمر دنیوی و اخروی است سرو رمز جاودانگی و نامیرایی است. سرو را درخت ایران نیز نامیده‌اند چون گشتاسپ کیانی وقتی دین بهی را پذیرفت درخت سروی را که زرتشت از بهشت آورده بود در برابر آتشکده مهر برزین کاشت؛ سرو در ادبیات مظهر آزادگی و تهیدستی نیز است.

سرو از جمله درختان همیشه سبز و زینتی است گیاهان زینتی: «گیاهانی که برای شاخساره، گل یا میوه‌شان مورد استفاده قرار می‌گیرند گیاهان زینتی نامیده می‌شوند» (اصول باغبانی، ۱۳۸۱: ۶۹) از دیرباز در ادبیات کلاسیک مرسوم بوده که شاعران قد و قامت معشوق و پهلوانان را از لحاظ بلندی به سرو همانند می‌کرده‌اند به طوری که استفاده از این واژه در میان شاعران قبل از حافظ و خواجه نیز رواج داشته است؛ مثلاً فردوسی شاعر پرآوازه و حماسه سرای قرن پنجم در شاهنامه بارها از این توصیف معشوق به سرو استفاده کرده همانند توصیف گشتاسپ در این بیت:

چو دستور آموزگاران بدید هم اندر زمان پیش قیصر دوید
که مردی گزین کرد از انجمن ببالای سرو سهی در چمن
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۳)

جایگاه درختان بهشتی در دیوان غزلیات حافظ هم در معنای مقام والای انسان است که روحش از عالم بالاست و هم اشاره به سایه فراوان این درختان است. البته شاعران قبل از حافظ و خواجه نیز به درختان بهشتی توجه داشته‌اند از جمله سعدی در توصیف معشوق با استفاده از تشبیه مضمر و تفضیل به طور پوشیده قامت معشوق را به سرو تشبیه کرده و بر آن برتری داده و می‌سراید:

درخت قامت سیمین برت مگر طوبی است که هیچ سرو ندیدم که این بدان ماند
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۵)

در بیت فوق سعدی خطاب به معشوق می‌گوید قامت سفید و درخت مانند تو، شاید درخت بهشتی است زیرا هیچ سروی ندیدم که شبیه قامت تو باشد چون قامت تو بسیار زیباتر از سرو است در بیت اغراق شاعرانه وجود دارد. خواجه می‌گوید:

چگونه سرو روان گویمت که عین روانی نه محض جوهر روحی که روح جوهر جانی
(خواجهی کرمانی: ۳۴۰)

نمونه‌ای دیگر:

آن حور ماه چهره که رضوان غلام اوست جنت فراز سرو قیامت قیام اوست
(خواجهی کرمانی: ۱۹۷)

حافظ می‌گوید: هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
(حافظ: ۱۴۶)

سرو خرامان: استعاره از معشوق است در واقع در ادبیات تشبیه قد و قامت معشوق به سرو اغراق است چون معشوق هر چند هم که بلند قامت باشد یا راست، به پای بالابندی سرو نمی‌رسد، خواجه می‌گوید:

به گاه جلوه برطرف گلستان تو را سرو خرامان می‌توان یافت
(خواجهی کرمانی: ۱۹۷)

کاربرد سرو روان در شاعران قبل از حافظ نیز رایج بوده است، سعدی در بیت زیر سرو روان را استعاره از معشوق می‌داند که قدش همچون سرو است و در عین حال رونده و سیر کننده است و می‌گوید:

محمل بدار، ای ساروان، سودا مکن با کاروان کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۱)

درخت سرو در ایران موجود است که از جمله زرین (سرو کوهی) که بویژه در قسمت‌های شمالی، و سرو ناز در برخی نواحی بویژه شیراز دیده می‌شود. سرو ناز از جنبه زیبایی، خوش‌نماترین سروها محسوب می‌شود. (ر.ک.: خوشخوی، ۱۳۸۱:

(۴۷۱) سرو از جمله درختان بی ثمری است که بیشترین کاربرد را در شعر حافظ و خواجه دارد درخت سرو «انواع مختلفی از سرو که درختی همیشه سبز و سوزنی برگ است. سرو در دیوان غزلیات حافظ با ترکیباتی چون سرو خرامان، سروبن، سرو دلجوی، سرو بلند، سرو آزاد، سرو گل اندام، سرو چمن، دامن سرو، سرو زر، سهی سرو، سرو بالای من، سرو چمان، سرو سهی سر، سرو قامتی، سرو قد، سرو سهی قامت بلند، سرو سهی به کار رفته است؛ سهی سرو درخت سرو که شاخه‌هایش راست باشد، نیز نام لحنی از سی لحن بارید (دهخدا ذیل واژه سرو سهی) و یا از ترکیبات دیگر سرو ناز است یعنی «درخت سرو، سرو نورسته و خوشنما (همان) به کار برده شده است حافظ با استفاده از کنایه معشوق را به سرو روان خطاب می‌کند با این تفاوت که سرو پایش در گل است ولی معشوق روان و خرامان است.

درختان بی‌ثمر و بالابند دیوان غزلیات خواجه شیراز که قد و قامت معشوقان زمینی از لحاظ راست قامتی و موزون بودن بدانها تشبیه شده همچون سرو و صنوبر و شمشاد، و بی شک در دیوان خواجه شیراز و خواجهی کرمانی در بسیاری از غزلیاتشان دیده می‌شود.

صنوبر: «درختان صنوبر و بید از دیرباز در کنار زمین‌های کشاورزی در دوسوی جویهای آبیاری و کنار دیگر مسیرهای انتقال آب در اطراف رودخانه‌ها و هر جای دیگری که آب و خاک مناسب وجود داشت کاشته می‌شدند» (دستمالچی، ۱۳۸۱: ۶۰). حافظ در دنیای شعر خویش قلب را چون درخت صنوبر تصور نموده و با استفاده از ترکیب دل صنوبری بیتی زیبا سروده که خود سرشار از دنیایی پر معنا و مفهوم است صنوبر در دیوان حافظ به تنهایی و در معنای حقیقی و یا به صورت ترکیبی و در معنای مجازی مانند: دل صنوبری، سرو صنوبر خرام و شاخ صنوبر به کار برده شده است. دل صنوبری (در شعر حافظ به معنای قلب)، شکل صنوبری: در دیوان غزلیات حافظ آمده است که:

دل صنوبری‌ام همچو بید لرزان است ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

(حافظ، ۱۳۷۸: ۴۴)

دل صنوبری «اشاره به شکل تقریباً مخروطی دل است که به میوه کاج می‌ماند از شوق قد و بالای معشوق، دلم مثل می‌لرزد.» (استعلامی ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۲۴)

خواجه گوید: دل صنوبریم همچو بید می‌لرزد ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل

(خواجه، ۱۳۶۹: ۴۵۱)

در میان شاعران قبل از حافظ و خواجه نیز استفاده از این نوع ترکیبات توصیفی مرسوم بوده مثلاً منوچهری دامغانی در توصیف معشوق با استفاده از ترکیب سیمین صنوبر چنین سروده:

ندانستم من ای سیمین صنوبر که گردد روز چونین زود زایل

(منوچهری، ۱۳۷۵: ۶۵)

سیمین صنوبر: صنوبر سفید، در اینجا به معنی معشوق سفید اندام و بلند قامت است.

من آن شکل صنوبر ز باغ سینه برکندم که هر گل کز غمش بشکفت محنت بار می‌آورد

(حافظ: ۹۷)

یا خواجه شیرازی با استفاده از صفت مرکب صنوبر خرام درباره کسی که خرامیدن او همچون صنوبر است در حرکت به چپ و راست چنین می‌سراید:

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما

(حافظ: ۱۲)

سرو صنوبر خرام: اضافه تشبیهی است و سرو صنوبر خرام در بیت فوق معشوق این جهانی نیست. «صنوبر سرو یا کاج مطبق است، نیاز به توضیح ندارد که صنوبر و هر درخت دیگر ریشه در زمین دارد و نمی‌خرامد. تعبیر سرو صنوبر خرام باز به معنی زیبای خوش اندام است» (استعلامی ۱۳۸۳، ج اول: ۹۷)

یعنی ناز و کرشمه و جلوه فروشی زیبا رویان سرو قد تا زمانی است که یار صنوبر خرام ما آغاز جلوه‌گری کند و پس از جلوه‌گری او سایر جلوه‌گری‌ها از رونق می‌افتد. قبل از حافظ نیز سعدی به درختان زینتی صنوبر توجه داشته است؛ سعدی با استفاده از تشبیه مضمّر و تفضیل قامت معشوق به درخت صنوبر می‌گوید:

سرو بالای تودر باغ تصور برپای شرم دارم که به بالای صنوبر نگرم
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۸)

سرو بالا: استعاره از معشوق است؛ در بیت، اغراق وجود دارد در واقع در استعاره سرو بلند معانی جانبی سرسبزی، جاودانگی، آزادگی نیز نمایان است.

شمشاد: از درختان دیگری که به صورت نمادین در دیوان غزلیات حافظ و خواجو به کار رفته است درخت شمشاد است؛ شمشاد «درختی است از راسته دو لپه‌ای‌های جدا گلبرگ که تیره خاصی به نام تیره شمشادها را به وجود می‌آورد» (معین ۱۳۸۷، ج اول: ذیل واژه). شمشاد در شعر حافظ در جنبه‌های تصویری و همچنین در معنای حقیقی به کار برده شده است مانند: شمشاد بلند، شمشاد خوش خرام، طره شاد، شمشاد سایه پرور، شاه شمشاد قدان. «حافظ با استفاده از این همه احساسات و عواطف شور انگیز، برخلاف شعرای سنتی ایران که از ستم کاری محبوبشان در روزگار هجر شکایت می‌کردند محبوبش را سرو صنوبر خرام، شمشاد خانه پرور، تذرو خوش خرام، غزال رنما، نوگل خندان و شاه شمشاد قدان خوانده است» (رستگارفسائی، ۱۳۵۰، ۳۴).

حافظ می‌گوید: باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پرور من از که کمتر است
(حافظ: ۳۰)

شمشاد خانه پرور: شمشاد قد خانه زاد و نازپرورده، استعاره از فرزند حافظ است که باغ زندگی حافظ با او سرسبز و خرم است و نیازی به سرو و صنوبر ندارد؛ شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه مشابهت به جای واژه دیگر به کار می‌برد. (ر.ک. شمیسا، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

با پرتو جمال تو خورشید گو متاب با قامت بلند تو شمشاد گو مروی
(خواجو: ۳۳۸)

باز خواجه حافظ شیرازی با ترکیب طره شمشاد می‌گوید:
سایه تا باز گرفتی زچمن مرغ سحر آشیان درشکن طره شمشاد نکرد
(حافظ: ۹۶)

شمشاد در دیوان غزلیات حافظ و خواجو به معنی زلف و نیز به معنی قامت یار آمده است. شاه شمشاد قدان: اضافه تشبیهی یعنی بلندبالایان، و شاه شمشاد قدان یعنی آن که از همه آنها خوش قد و قامت تر است (ر.ک. استعلامی ۱۳۸۳، ۲/ ۹۹۱). درختان بدون میوه که قد و قامت معشوقان در شعر حافظ و خواجو به آنها همانند شده درختانی همچون درخت سرو، صنوبر، شمشاد است «سرو ناز، تیره‌ای از درخت‌های سرو است که راست و منظم و مخروطی شکل رشد می‌کند و به آن سرو شیرازی هم می‌گویند» (همان: ۶۹۸).

بید: از دیگر درختان بی‌ثمر در دیوان غزلیات حافظ و خواجو درخت بید است «بید از درختانی است که با نسیم ملایمی برگهایش می‌ریزد درخت بید در ادبیات فارسی نماد بی‌حاصلی است و بید به لرزیدن (سایه‌بخش و بی‌دولتی یعنی بی‌ثمری)

معروف است. به طوری که در امثال حکم دهخدا آمده است که «ثمر از درخت بید نباید جست» (دهخدا: ذیل واژه) حافظ نیز ۳ مرتبه از درخت بید در معنای لرزیدنی استفاده کرده است.

چو بید بر سرایمان خویش می لرزم که دل به دست کمان ابرویی ست کافرکیش
(حافظ: ۱۸۹)

خواجو گوید: از میان بوستان چو بید اگر لرزان شدیم برکنار چشمه چو سرو خرامان آمدیم
(خواجو: ۴۵۵)

عود: درختی که عطر و بوی خوش آن در دیوان غزلیات خواجهی کرمانی و خواجه شیراز خودنمایی می کند درخت عود است عود «درختی است از تیره پروانه واران که اصل آن از هندوستان و هندوچین می باشد. از سوختن چوب این گیاه بوی خوشی متصاعد می شود که به مناسبت شیره های صمغی و روغنی موجود در داخل سلولهای چوب این گیاه است» (معین ۱۳۸۷، ج اول: ذیل واژه). عود از جمله درختانی است که حافظ بارها به آن اشاره کرده است کاربرد درخت عود در شعر پیش از حافظ نیز وجود داشته است.

خواجو می گوید: خادم بسوز عود مطرب بساز چنگ بلبل بزن نوا ساقی بده شراب
(خواجو: ۱۸۷)

حافظ می گوید:

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمرکن
(حافظ: ۲۵۶)

خدنگ: از جمله دیگر درختانی که در ادب فارسی بارها در دیوان شاعران دیده شده است درخت خدنگ است. درختی که در ادبیات کلاسیک نماد تیر است خدنگ «گیاهی است که چوب محکم دارد و از چوب آن تیر برای کمان می سازند شاعران بارها به جای تیراز تیر خدنگ استفاده کرده اند؛ بسیاری از شاعران آه را به تیر خدنگ همانند کرده اند یا اینکه تیر و کمان میدان رزم داستانهای شاهنامه فردوسی از درخت خدنگ ساخته شده و در دیوان خواجه شمس الدین حافظ شیرازی فقط ۱ بار خدنگ در معنای تیر به کار برده شده است در دیوان غزلیات خواجهی کرمانی و دیوان قصاید خاقانی بارها خدنگ در معنای تیر به کار برده شده است؛ اینک ذکر چند نمونه از کاربرد درخت خدنگ در شعر حافظ و خواجو:

حافظ گوید: چشم تو خدنگ از سپرجان گذراند بیمار که دیده است بدین سخت کمانی
(حافظ: ۳۰۷)

در اینجا خدنگ در معنای مجازی تیر به کار برده شده است «شاعران از آنجایی که جهان را دیگرگونه می بینند، واژگان دیگرگونه به کار می برند، بدین معنی که هرچند از واژگان معمول ومرسوم ما استفاده می کنند، اما آنها را در معانی اصلی و متعارف خود به کار نمی برند.» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۴۵) در بیت فوق نگاه خواجه شیراز نیز به معنی مجازی خدنگ یعنی تیر بوده است.

خواجو: از خدنگ آه عالم سوز ما غافل مشو کز کمان نرم زخمش سخت باشد تیر ما
(خواجو: ۳۷۴)

باز در این بیت نگاه خواجو به خدنگ در معنای مجازی بوده که آه شاعر به خدنگ یعنی تیر تشبیه شده؛ این نوع ترکیبات خدنگ در دنیای ادبیات در میان شاعران کلاسیک رواج فراوان داشته حال آنکه در دیوان خواجو ترکیباتی چون خدنگ سدره، خدنگ چشم جادو، خدنگ غمزه جادو، نوک غمزه، غمزه خدنگی، خدنگ، خدنگ آه دیده می شود. «از

مطلق نبات و درخت در وجوهی چون درخت دوستی، درخت کام، درخت عدل، دل فریبان نبات، نهال حیرت، نهال شوق، نهال دشمنی، در شعر حافظ مدد گرفته می‌شود که در این موارد علاوه بر معانی حقیقی، برای عینیت بخشیدن به معنویات مورد نظر شاعر است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۳۲۳) مانند این بیت حافظ:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آید
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آید
(حافظ: ۵۷)

درخت دوستی: «درخت دوستی این را به ذهن می‌آورد که نظر به محبتی ریشه دار و ماندگار است.» (استعلامی، ۱۳۸۳، ج اول، ۳۴۸) «نهال درخت نو نشانده یا نورسته است، از این رو شاید منظورحافظ از تشبیه دشمنی به نهال آن است که دشمنی را هر قدر که کوچک باشد از میان بردار و به دوستیها دامن بده درخت دوستی و نهال دشمنی هر دو اضافه تشبیهی است، تشبیه از دیدگاه سیروس شمیسا عبارت است از «مانند کردن چیزی است به چیزی، مشروط بر اینکه آن ماندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق، یعنی ادعایی باشد نه حقیقی». پس در تعریف تشبیه می‌توان گفت: تشبیه ادعای ماندگی بین دو چیز متفاوت است: صورت او مثل ماه است. (و اینکه بگوییم مراد ما زیبایی است مسأله را حل نمی‌کند، به هر حال صورت مثل ماه نیست) (شمیسا، ۱۳۹۰: ۶۹-۶۸)

درخت انگور نیز از جمله درختان مشترک دنیوی و اخروی است که در دیوان خواجهی کرمانی باترکیباتی چون دختر انگور و دختر رز به کار برده شده است اما حافظ شراب را دختر رز خطاب کرده ضمن این که نگاه حافظ و خواجه به درخت انگور میوه این درخت بوده چرا که شراب شعرشان از میوه درخت انگورجان گرفته است

خواجه گوید: عشرت خوش است خاصه در ایام نوبهار
لیکن بدرود دختر انگور خوشتر است
(خواجه: ۲۰۷)

ز لعل دختر رز هم مراد بیستانم که کشف آن نکند محتسب برای زرین
(همان: ۴۷۹)

حافظ گوید: نامه تعزیت دختر رز بنویسید تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند
(حافظ: ۱۳۳)

در دیوان حافظ و خواجه به درختچه مغیلان نیز بر می‌خوریم: «مغیلان: مخفف ام غیلان: مادر غولها) درختچه‌ای با خارهای بی‌شمار است و در روزگاران قدیم مسافران کعبه از خار مغیلان آزار می‌دیدند (ر. ک. انوری، ۱۳۸۰: ۱۴۱). حافظ گوید:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
(حافظ: ۱۴۰)

خواجه شیراز با استفاده از استعاره کنایی از نوع تشخیص، خار مغیلان را به شخصی تشبیه کرده که ملامت می‌کند. هنر حافظ در نوع استفاده از استعاره است؛ این نوع استعاره برخلاف انواع استعاره‌های دیگر مشبه را ذکر می‌کنند نه مشبه به را و آن را در دل و ضمیر خود به جاننداری تشبیه می‌سازند و سپس برای آن که این تخیل به خواننده منتقل شود یکی از صفات یا لوازم آن جاندار (مستعارمنه) را در کلام ذکر می‌کنند (رک شمیسا، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۷۸).

خواجه: هر که را شوق حرم باشد از آن نندیشد که ره بادیه از خارمغیلان خطرست
(خواجه: ۲۰۵)

خارمغیلان در بیت فوق استعاره ازرنج وسختیهایست که مشتاقان و زائران مکه در این راه تحمل می‌کنند سعدی در بیت زیر مغیلان را استعاره از عشق و پیامدهای آن می‌داند و چنین می‌سراید:

رفیقانم سفر کردند هر یاری به اقصایی خلاف من، که بگرفته است دامن در مغیلانم
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۲)

ارغوان: دیگر درختچه است که نگاه حافظ به رنگ گلهای قرمز این درخت بوده است و شراب شعرش را بدان همانند کرده، درختی است از تیره پروانه‌واران و سردسته ارغوانیه‌است که در ارتفاعات پایین (بین ۱۸۰ تا ۹۰۰ متر) می‌روید و زینتی است (دهخدا ذیل واژه). «در شعر حافظ ارغوان که مظهر سرخی و لطافت است گاه طرف تشبیه می‌سرخ قرار می‌گیرد و گاه عارض ساقی یا چهره یار» (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

حافظ به طبیعت عشق می‌ورزد و از درخت‌ها و درختچه‌ها در معنای مجازی در ذهن خویش تصویرسازی می‌کند؛ گاهی در اشعارش چنان تصویری هنرمندانه می‌سازد که در دنیای واقعی این گونه مناظر دیده نمی‌شود؛ چنین بزم و بساط طبیعت را فقط می‌توان در دنیای حسی تجسم کرد؛ آنجایی که حافظ غرق در زیبایی‌های طبیعت است، این گونه از بزم درختچه ارغوان و گل یاسمن، نرگس، شقایق سخن می‌گوید:

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۸)

در بیت بالا دیده می‌شود که حافظ «در توصیف باغ به درختان و گل‌ها شخصیت داده است (تشخیص) درخت ارغوان، گویی ساقی‌ای است که جامی سرخ‌رنگ - همان گل ارغوان - به سمن تعارف می‌کند و نرگس که خود نماد و مشبه‌به چشم است، به سوی شقایق خواهد نگریست. شقایق رمز محرومیت و مظهر داغ‌دیدگی نیز هست (ر.ک. انوری، ۱۳۸۳: ۲۴۰).

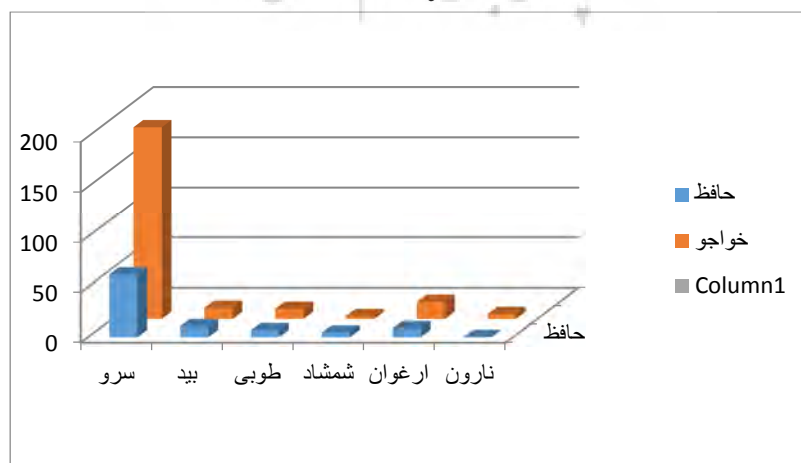
سنبلس برگ ارغوان بگرفت سبزه‌اش طرف گلستان بگرفت
(خواجهی کرمانی: ۱۹۳)

علاوه بر این درختان، درختان دیگری چون سیب در غزلیات حافظ و خواجه دیده می‌شود. جدول و نمودار انواع درختان و بسامد آن در آثار مورد پژوهش:

جدول (۱)

درختان مشترک دیوان حافظ و خواجه	درختچه‌های مشترک دیوان حافظ و خواجه	درختان دیوان خواجه
۳۶۰	۷۳	۱۲

نمودار (۱)



درخت عرعر و نارون در دیوان حافظ کاربرد ندارد؛ ولی در دیوان خواجه، عرعر ۷ و نارون ۵ بار به کار رفته است. در دیوان خواجه و حافظ به جای انگور؛ عنب، تاک، مو، رز، دختر رز و دختر انگور آمده است.

جدول (۲)

عنب	تاک	مو	دختر رز	دختر انگور	رز
حافظ	۲	۱	۰	۱۰	۱۰
خواجه	۰	۲	۰	۱	۲

۱-۱-۱. درختان و درختچه‌ها در شعر حافظ و خواجه: از جمله درختانی که نگاه حافظ و خواجه را به خود جلب کرده‌اند، عبارتند از:

۱-۲-۱. درخت سرو، درخت صنوبر، درخت بید، درخت شمشاد، درخت طوبی، درخت سدره، درخت خدنگ، درخت سرو بیشترین و درخت سدره کمترین کاربرد را داشته‌اند؛

۱-۲-۲. درختانی که در دیوان خواجه به کار رفته‌اند، عبارتند از: درخت عرعر و نارون؛

۱-۳-۲. درختچه‌های دیوان غزلیات حافظ و خواجه: درختچه مغیلان، درختچه عود و درختچه ارغوان.

نتیجه

در دیوان اشعار حافظ و خواجه برای تصویرسازی از عناصر طبیعی و درختان نکات زیر جلوه‌گر شده است؛ نکته اول: درختان بید و سرو صنوبر و شمشاد دیوان حافظ و خواجه به صورت نمادین جلوه‌گری کرده‌اند و نماد راست‌قامتی و موزونی معشوق زمینی بوده‌اند. درخت بید نماد لرزیدن و درخت خدنگ نماد تیر، آه و حسرت و درختچه مغیلان نماد سختی و رنج بوده، درختچه ارغوان نیز از تیررس نگاه حافظ و خواجه دور نمانده، شراب شعرشان را بدان همانند کرده‌اند؛ از دیوان حافظ و خواجه بوی خوش درخت عود به مشام می‌رسد و همچنین نگاه حافظ و خواجه به درختان بهشتی همچون سدره و طوبی به خاطر سایه‌گستری است؛ درخت انگور یا همان دختر رز به خاطر گرفتن شراب از میوه این درخت بوده است و درخت سرو بیشتر از هر درختی مورد علاقه حافظ و خواجه بوده است.

نکته دوم: سرو در معنی ترکیبی بسیار و در معنی استعاری و توصیفی فراوان در دیوان حافظ و خواجه دیده می‌شود؛ نمونه‌ای از این ترکیبات وصفی و استعاری دیوان حافظ عبارتند از: سروبالا، سروبن، سرو بلند، سرو پای‌بند، سرو خرامان، سرو دلجوی، سرو روان، سرو سهی، سرو سرکش، سرو قامت، قد سرو، دامن سرو، سرو چمان، سرو چمن، سرو چمن خلد، سرو گل اندام، سرو لب جوی که نوعی مقایسه بین قامت معشوق و قد سرو او به چشم می‌آید.

این تشبیهات در دیوان خواجه نیز وجود دارد؛ سرو راستان، سرو روان، سرو بستان، سرو سیم‌تن، سرو سهی سر، سرو قیامت، قامت سرو آسا، سرو سرکش، سرو قدافراخته، سرو قدان، سرو سرافراز، سرو قدآزاد، سهی سرو چمان، سهی سرو روان، سرو سمن‌بر، سهی قامتان، سرو صنوبر قامت، سرو خرامنده، سهی سرو سمن بو، سرو بوستانی، قامت سرو آسا، سرو قد، قامت سرو، سخن سرو خرامان و سرو سیم‌رو، در دیوان خواجه وجود دارد؛ اما از این نوع ترکیبات سرو دیوان حافظ کاربرد نداشته است.

نکته سوم: خواجه کرمانی در دیوان غزلیاتش ۵ بار از درخت نارون و ۷ بار از درخت عرعر استفاده کرده است؛ ولی این نوع درختان در دیوان حافظ کاربردی نداشته‌اند.

منابع:

۱. قرآن کریم
۲. استعلامی، محمد (۱۳۸۳)، درس حافظ نقد و شرح غزل‌های حافظ ج. ۱ و ۲، تهران: سخن
۳. حافظ شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸)، دیوان اشعار، تهران: نشر دوران
۴. _____ (۱۳۸۰)، غزلیات حافظ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور
۵. حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۸)، رودکی و منوچهری، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور
۶. حمیدیان، سعید (۱۳۷۴)، فردوسی، شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، ج. سوم، تهران: انتشارات دانش.
۷. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۲)، حافظ نامه، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ، بخش اول و دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش
۸. خوش‌خوی، مرتضی (۱۳۷۱)، گلگشت با حافظ، شیراز: انتشار نوید شیراز
۹. خوشخوی، مرتضی؛ بیژن شیبانی؛ ایرج روحانی؛ عنایت‌الله تفضلی (۱۳۸۱)، اصول باغبانی (مبانی دانش بوستانداری)، شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
۱۰. دستمالچی، محمود (۱۳۸۲)، تحقیقات جنگل و صنوبر ایران، ناشر موسسه تحقیقات جنگلها و مراتع
۱۱. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۱)، امثال و حکم، ج. ۲، تهران: نشر سپهر
۱۲. _____ (۱۳۷۷) لغت نامه، تهران: موسسه لغت نامه.
۱۳. رستگار فسایی، منصور (۱۳۵۰). کنگره جهانی سعدی و حافظ، شیراز: صنوبر
۱۴. رسمی، سکینه (۱۳۸۹)، هم‌پیوندی درخت و اشراق و بازتاب آن در شعر سهراب سپهری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۳، پاییز و زمستان ۸۹، شماره مسلسل ۲۲۰.
۱۵. زمردی، حمیرا (۱۳۸۱) نمادهای تمثیلی واساطیری گیاه و درخت در مثنوی مولوی، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، پاییز و زمستان
۱۶. _____ (۱۳۸۱) نمادهای اندامی نباتات در دیوان شاعران پارسی‌گوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران.
۱۷. سعدی مصلح‌الدین (۱۳۸۱) غزلیات و قصاید سعدی، گزینش حسن انوری قم، انتشارات دانشگاه پیام نور
۱۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، بدیع، تهران: دانشگاه پیام نور
۱۹. _____ (۱۳۹۰)، بیان، تهران: انتشارات میترا
۲۰. میندی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده‌الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
۲۱. معین، محمد (۱۳۸۴)، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات ساحل
۲۲. مصطفوی، علی (۱۳۹۴)، دیوان غزلیات خواجه کرمانی، نسخه الکترونیک
۲۳. منوچهری دامغانی (۱۳۷۵) دیوان اشعار، تهران: انتشارات زوار.
۲۴. مؤمنی، محتشم (۱۳۸۴)، «جایگاه درخت در قرآن»، دانشنامه موضوعی قرآن، پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، سال ششم، ش. ۱۷۰، ص. ۲۵-۲۴.
۲۵. فدوی طیبه (۱۳۹۲) تحلیل و بررسی اهداف حافظ از به کارگیری عوامل طبیعی در شعر، دانشکده ادبیات و زبان فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز